

بهشت و دوزخ از دیدگاه ناصر خسرو

(۲)

۳- تعبیری دیگر از بهشت و دوزخ:

شاید این از ویژگی‌های جالب خاطر ناصر خسرو باشد که بهشت و دوزخ را به گونه‌ای خاص تأویل کرده و بدین منظور از عقاید فلسفی خویش درباره آفرینش جهان سود جسته است. به عقیده گروهی از فلاسفه و از جمله ناصر خسرو، چون خداوند، «واحد» است، جز واحد از او صادر نمی‌شود و بنابراین جهان را با واسطه «عقل کل» آفرید. (۴۵) عقل کل نیز نفس کل را به وجود آورد و نفس کل، سبب پیدایش افلاک و موجودات شد؛ اما نفس کل، خود، ناقص است چون دانایی ندارد. از این روی عرض آن در ساختن گیتی، «دانش» بود.

از میان آن همه موجودات بشماره که در جهان مادی به وجود آمدند - تنها نفس انسان بود که دانش را پذیرفت و به همین سبب تنها اوست که بسوی نفس کل باز گردد. بدین ترتیب کسی که دانایتر بازگردد، برای پیوستن به نفس کل شایسته تر خواهد بود. (۴۶)

بنابراین تنها دانایان هستند که با پیوستن به نفس کل در نعمت و راحت همیشگی می‌افتند؛ لیکن هر نفسی که نادان باشد، نفس کل را از یاد می‌برد و چرا که از نادانی - که نقص وجودی اوست - گریزان است و در نتیجه نادان در عذاب و شدت جاوید باقی می‌ماند. (۴۷)

سخنان ناصر خسرو در این مورد تأویلی است از آیه قرآن: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را یاری کنید، او نیز شما را یاری خواهد کرد». (۴۸) بدین گونه که هر کس دانا شود مانند آن است که کمبود علم را در نفس کل جبران کرده باشد و در عوض نفس کل نیز در عوض با پذیرفتن او و اتصال با او، لذت جاوید را در اختیارش قرار می‌دهد، زیرا بهشت محل آسایش است و عقل هم سبب آسایش می‌شود. در همین دنیا نیز انسانها هر چه بیشتر از خسر دوزخ دور شوند، در آسایش و آرامش بیشتری بسر می‌برند (۴۹) و حیوانات که خردی ندارند، در رنجند و ناپسند. اما آدمیان خردمند از سود و زبان جهان باکی ندارند و به همین دلیل، رنج را بر آستان آنان راهی نیست.

پس حال که همین عقل اندک آدمی در زندگانی بسیاری از رنج‌ها را از او دور می‌سازد، «عقل کل» در حقیقت «بهشت» است که همه نعمتها و راحتها در جهان از آن پدید می‌آید و در نتیجه هر که دانایتر است، به عقل و در واقع به بهشت نزدیکتر است. (۵۰)

ناصر خسرو در این خصوص تشبیهی در حد خود رسا به کار برده است، بدین ترتیب که هر انسانی را در نخستین لحظه‌های تولد به شخصی بیمار تشبیه کرده است که درد نادانی سرپای او را فرا گرفته است. به تدریج

که «نفس ناطقه» به یاری اندام مادی او تاب و توانی می‌یابد، دوران سازندگی علمی فرا می‌رسد و از آن گاه اگر آدمی در شاهره دانش و عقل به پیش رود، بهیچ وجه محسوس در نفس بیمارش آشکار می‌شود و اگر همچنان در طریق علم گام بردارد، به هنگام مرگ با نفس نیرو یافته از دانش، یکباره از هر گونه درد نادانی رها می‌شود و باریسیدن و پیوستن به نفس کلی در نعمت‌های جاودان غرق می‌شود و بهشت عدن را با همه لذت‌هایش احساس می‌کند؛ اما بدبختی حقیقی از آن کسانی است که به گاه مرگ هنوز از رنج جهالت رهایی نیافته باشد، چرا که هر نفسی پس از رهایی از دنیای جسمانی به همان حال باقی خواهد ماند و بدین دلیل این گونه آدمیان - همانند بیمارانی که همیشه در رنج بیماری بسر می‌برند - پیوسته در کف دردها و ناراحتی‌ها گرفتارند، یعنی که میان وجود و عدم سرگردانند و این، خود، دوزخ را با همه سوزش‌ها و سختی‌هایش در نظر مجسم می‌سازد و حالشان به سان بیماری است که نه امید مرگ دارد و نه آرزوی بهبودی که حالی بس دشوار و پر شکنجه خواهد بود. (۵۱)

اکنون سخن را به اشعار ناصر خسرو در روشنایی نامه می‌سپاریم و آن گاه با بخشی کوتاه این بخش ربابان می‌دهیم:

دگر باره ازین ویرانه گلخن
پدای ره کامدست او باز گردد
که در هر منزلی مشکل سؤالی
اگر دارد جواب آن سؤال او
و گرنه اندر آن منزل بماند
بدین سان می‌رود منزل به منزل
از ایدر گردش کامل شود باز
و گرنه در بازگشتن ناتمامست
همین است اعتقاد اندر قیامت
بهشت و دوزخ در آستین است
بهشت و دوزخ دیگر جز این نیست

ناصر خسرو در بحث خود چنان درباره عقل سخن رانده است که انسان گمان می‌کند داشتن عقل در دنیا و آخرت موجب نیکیبختی خواهد شد زیرا می‌گوید انسان‌های خردمند در دنیا بهیچ گونه رنجی ندارند و از سود و زبان آن فارغند در حالی که موضوع به این سادگی هم نیست. ما از جهان پس از مرگ خبر درستی نداریم اما در همین دنیای خودمان می‌بینیم که بیشتر خردمندان فغانشان به آسمان رسیده است زیرا هر چه انسان فهمیده‌تر و عاقلتر می‌شود، رنج‌هایش فزونی می‌گیرد به طوری که واقعیت درست برعکس عقیده ناصر خسرو به نظر می‌رسد. البته نوع غم‌ها همراه با رشد خرد عوض

می شود لیکن پایان نمی پذیرد . برای مثال ، خود ناصر خسرو را در نظر می گیریم که به ادعای خودش از عقل و دانش دهها برابر سقراط بهره مند شده است :

از جان پاک رفته به علین
شاید اگر ز جسم به زندانم
سقراط اگر به رجعت باز آید
بازیت پیش حکمت یونانم
وز جسم تیره مانده به سجینم
کز علم دین شکفته بساتینم
عشری گمان برش زعشرنم
زیراک ترجمان طواسینم (۵۳)

نخستین نتیجه نظر به ناصر خسرو و سخن وی درباره عقل می بایست آن باشد که پس از رسیدن به کمال در عقل و دین دنیا را گلستان بیند و حداقل از آنچه رخ می دهد ، راضی باشد در حالی که ابداً چنین نیست زیرا ناصر خسرو از وقتی که بعد از اعلای عقل رسید ، از شهر و دیار آواره شد و تا پایان عمر از ترس دشمنان به گوشه دور افتاده پنهان پناه برد و عملاً زندانی کوهها و غارها شد . در اثر همین رنجها ، ناصر خسرو در دیوانش بارها از اندوه خویش سخن گفته و از جمله در همان قصیده ای که بیتی چند از آن را نقل کردیم ، باروشنی به دل نشکین خود اشاره کرده است و به قامت خمیده چون نون خویش از بار اندوه :

گر مستمند و با دل غمگینم
زیرا که تا به صبح شب دوشینم
حیران و دل شکسته چنین امروز
خیره مکن ملامت چندینم
بیدار داشت بادک نوشینم
از رنج و از تفکر دوشینم (۵۴)

بدیهی است که غم اشخاصی چون ناصر خسرو ، همچنان که خود گفته : از «فراق زلفک مشکین» یا «ضمی نسرین زنج» نیست و نبایدیم باشد چرا که غمها به نسبت فهم ها - به تدریج انسانی تر می شود .

گدای بی خریدی که تنها به «خور و خواب و خشم و شهوت» آن هم از راه در بوزگی توجه می کند به گفته سعدی «غم نانی» دارد ولی هنگامی که آرزوهایش گسترش یابد ، مسکن است «تویش جهانی» پیدا کند . (۵۵)

فلان کارگر یا روستایی ساده و خوشبخت پس از کار روزانه هنگامی که برای استراحت سر بر زمین می نهد ، خروپوش به آسمان می رسد و با خوابی خوش فرو می رود . به راستی که سعدی بیت زیبایی در این مورد ساخته است :

بخسیند خوش روستایی و جفت
به ذوقی که سلطان در ایوان نخفت (۵۶)
اما بسیاری از خردمندان پس از کارهای روزانه هنگامی که سر بر بالین می نهند ، تازه در اندیشه (انسانیت) خواب آر دیدگانشان می گیرند و با آن که شکمشان سیر است یاد انسان های گرسنه و مظلوم و محروم و گرفتار ، لقمه نان را در کامشان زهر و خواب را در دیدگانشان آشفته می سازد تا جایی که شاعری با حسرت می گوید :

کاش گشاده نبود چشم من و گوش من
کافت جان مند عقل من و هوش من

شاید به همین دلیل بوده است که گفته اند «خوشبخت آن که غم نخورد» آمد ، الاغ رفت» . این يك امر طبیعی است که انسانهای متعالی هم در غم خود نداشته باشند ، «غم بینوایان» رویشان را زرد می سازد . در احوال حضرت علی (ع) آورده اند که گاهی درد های خود را با چاه باز می گفت و به هنگام شهادت گفت : سوگند به خدای کعبه که اکنون رستگار شدم . مولوی صوفی عالیقدر و اندیشمند بزرگ تاریخ از حسرت و غم بی همزبانی به شدت شکایت می کند که روزها در غم اویسگاه شده است (۵۷) چرا که این دنیا برای متفکران بزرگ به منزله زندانی است که خود را به کلی غریب و تنها احساس می کنند و اگر هیچ اندوه دیگری نداشته باشد ، غم دور افتادن از اصل و گرفتار شدن در قفس ماده و روحشان را آزار می دهد چون باید چراغ بردارند و در کوچه و بازار به دنبال «انسانی» بگردند و پیدا نکنند .

حافظ برای اندوه خویش ساقی را فرا می خواند تا جام را به گردش آورد برای این که درین دنیا تادلهای خون نشود ، صبا نسیمی از طره یار به مشام جان نمی رساند و آن گاه حال خود را به کسی تشبیه کرده است که در شبی تاریک دستخوش امواج خروشان و گردابی بی پایان و ترسناک شده باشد و در برابر ، کسانی را که تنها به فکر نام و نانند ، «سبکباران ساحلها» نامیده است . (۵۸) برآستی که مقایسه و تشبیه جالبی است .

در کتاب بستان العارفین از قول با یزید بسطامی نقل شده است که : «عارف را چهار غمست : یکی غم عطا و دیگر غم جزا و سه دیگر غم اندر وقت پسین اما چهارم غم قطعیت . در روز قضا غم دیگرش بود : غم طاقت مگر پذیرد ، دوم غم معصیت مگر نیامزد و سه دیگر غم خلعت مگر بازستاند» . (۵۹)

بدین سان می بینیم که در این دنیا دلی بی غم وجود ندارد و بهر نسبتی که اندیشه آدمی کاملتر شود ، غم های او نیز بیشتر اما متعالی تر می شود ، منتهی ممکن است برخی از انسانهای خردمند و کامل ، غم های دنیا را با همه عظمتشان به چیزی نگیرند و آنها را در برابر هدف خویش در شماری نیابند تا جایی که سقراط حاضر نشود از زندان ستم فرار کند با آن که بداند جام زهر را به سلامتی حق خواهد نوشید . می بینیم که پایگاه این نتیجه در نظر سقراط به قدری بلند است که تم جان در برابر آن ناچیز جلوه می کند و پای برهنه در کوی و برزن به تبلیغ کالای حقیقت می پردازد تا شاید خریداری پیدا کند .

با این همه ، آن چه درباره غم گفتیم با توجه به معیاری معمول است . شاید با معیار های ذهنی ناصر خسرو همه غم های گذران جهان در برابر لذت های معنوی ارزشی ندارد . این نکته مهم را هم نباید فراموش کنیم که ناصر خسرو این سخنان را پس از ۵ سالگی بر زبان آورده ، آن هم پس از حوادث مهمی که در زندگانی او رخ داده است ، حوادثی که او را از عیش و نوشها و تجمل پرستی های کباره به دین و معنویات کشانیده است یعنی بعدیایی که هیچگاه خریداران چندانی نداشته است .

۳- بوزخ چیست :

ناصر خسرو درباره «بوزخ» - یعنی کیفیت یا جهانی که حد فاصل میان ترک و زندگی جاودان پس از مرگ به شمار میرود - در آثار موجودش به تشریح سخنی بر زبان نهاده است اما دوبار تصریح کرده که در کتابی به نام «مصباح» در این مورد با برهان های عقلی به تفصیل سخن گفته بوده است . (۶۰)

در کتاب «خوان اخوان» عقاید گروهی را با نام و نشان آنان آورده و گاهی مورد انتقاد قرار داده است ؛ مثلاً از قول خواجه ابوالحسن نخعی می گویند بوزخ رشته ای لطیف از نور است که از سوی زبرین به نفس کلی و از سوی فرودین به فلک پیوسته است . اگر نفس انسانی در جهان از دانش بهره ببرد و آن را با برهیزکاری و عمل پیرواند ، پس از مرگ ، در مسیر این نور قرار می گیرد و به مقصد وسیع از افلاک می گذرد تا به نفس کلی می پیوندد و همین مسیر ، بوزخ او خواهد بود ؛ اما نفس های بدکرداران و نادانان در سویی قرار می گیرند که به افلاک پیوسته است و برای همیشه سرگردان می مانند . (۶۱)

«دهقان» ، بوزخ را همان نفس طبیعی می داند ، بدین صورت که تا نفس ها در جهان طبیعت جایگزین باشند ، در عالم بوزخ قرار دارند . (۶۲) به عقیده گروهی دیگر - که ناصر خسرو آنان را «فاضلان علم شریعت» خوانده - بوزخ ، همان علم ظاهری و رمز های دین است و تا آن گاه که آدمی به ظاهر آن ها بسنده کند ، در بوزخ باقی خواهد ماند و چون به حقایق آن رمزها پی ببرد و به علم عقلی برسد ، از جهان طبیعت به سرزمین معنویت (= بهشت) خواهد رسید . (۶۳)

هر چند که ناصر خسرو عقاید زیادی را در این باره نقل کرده است ، بیان همه آن ها موجب ملال خواهد شد اما چون يك گروه از آنان را نزدیک به مذهب حقیقت دانسته است ، بایمان نظریات آنان تاحدودی از نوع اندیشه و اعتقادی در مورد بوزخ آگاهی می توان شد .

ناصر خسرو می گوید : آن دسته از فیلسوفانی - که عالم جسمانی را دوزخ و عالم روحانی را بهشت می دانند - تاحدی به حقیقت نزدیک شده اند . اینان می خواهند که سخن فلسفی و دینی را به یکدیگر نزدیک کنند و عقیده شان آنست که «بوزخ» جسم های آدمیان است و بهر اندازه ای که انسان حقایق فلسفی و دینی و عقلی را بشناسد ، به جهان روحانی نزدیکتر می شود تا آن گاه که فارغ از هر بازدارنده ای ، به جهان عقلی دست می یابد و با فرشتگان در

نعمت های ابدی و قدرت جاودانی غرق می شود و یکبارچه صورتی خواهد شد از علم و حکمت که بر نفس بیطاوع علمی نگاشته می شود . (۶۴)
با این بیش ، عذاب بزرگ ، همان جاودان ماندن در دایره طبیعت و ماده است .

ناصرخسرو پس از بیان نظریات گروه های فلسفی و مذهبی ، عقاید آنان را در نفی یا اثبات دوزخ به چهار دسته تقسیم کرده است :

۱ - نظریات عقلی که بانیروی عقل قابل انکار نیست مانند عقیده آنان که برزخ را هم محسوس می دانند و هم موهوم . منظور از «محسوس» ، همان اندام مادی آدمیان است و غرض از «موهوم» نوری است که در ابتدای این بحث از قول خواجه ابوالحسن نخشی یاد شد . (۶۵)

۲ - عقیده کسانی که برزخ را نه محسوس می شمارند و نه خیالی ، و این نظریه دهریان و طبایعیان است . (۶۶)

۳ - سخن آنان که برزخ را محسوس می دانند نه موهوم مانند عقیده تاسخیان و از جمله ابویعسوب سگری . (۶۷)

۴ - عقیده به موهوم (=خیالی) بودن دوزخ که آن را صرفاً نوری می دانند غیر مادی که بالای فلك است و پیوسته به نفس کلی . (۶۸)

در پایان ، ناصرخسرو بدون اظهار نظر قاطع و صریح ، اعتراف کرده است که منظورش از ذکر رؤوس عقاید «شریف» آن بوده است که خداوندان خرد راه حق را از باطل باز شناسند . (۶۹)

بدینسان کتاب مصباح - که ناصرخسرو به فرمان المستنصر بالله خلیفه فاطمی نوشته و عقاید خویش را درباره برزخ به روشنی و تفصیل در آن یاد کرده بوده . (۷۰) بدست ما نرسیده است .

۵- گذری بر صراط :

بیت و هفتمین سؤالی که ناصرخسرو در کتاب «گفتیش و رجایش» مطرح کرده است و بدان پاسخ داده ، موضوع «صراط» است . او می گوید : صراط به معنی راه است و در حقیقت عبارتست از راه های گوناگونی که آدمیان برای رسیدن به نعمت های ابدی یعنی بهشت انتخاب می کنند و می پیمایند .

بنابراین به عقیده او «صراط» بیش از یکی است (۷۱) و به عبارتی دیگر صراط بهشتیان و دوزخیان جداست . ناصرخسرو آیه های ۲۰۶ سوره حدید را دلیل این مدعا می داند که چنین است : «خدا یا ما را به راه راست هدایت کن ، راه کسانی که به آنان نعمت بخشیدی نه راه کسانی که مورد خشم تو هستی و یا گمراهند» .

باتوجه بدین سخن ، صراطی که ناصرخسرو بدان اشاره می کند در همین جهان مادی واقع است نه آن پلی که به قول مشهور ، آدمیزادگان در روز رستاخیز از روی آن می گذرند و از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر است . صراط در نظر ناصرخسرو همان منزلت مردم است میان ستوری و فرستگی که انسانها باید مستقیم ترین راه را برگزینند تا هر چه زودتر از جهان جسمانی برهند و به عالم روحانی برسند . به سخنی دیگر بهشت ، رستن از عالم حیوانی است و «صراط» مسیری است که هر انسانی از نادانی تا دانایی می پیماید . (۷۲)

موضوع دیگری که از بیان ناصرخسرو می توان فهمید آنست که «صراط» مخصوص بهشتیان است چون تعبیر او اگر کسی راه میان حیوانیت و انسانیت را پیماید طبعاً بهشتی خواهد شد . عکس قضیه اینست که دوزخیان اصولاً این راه را طی نمی کنند چرا که اگر ازین راه بگذرند ، خود به خود رستگار خواهند شد . و خلاصه این که «صراط» آن گونه که ناصرخسرو توجیه و توصیف کرده است ، با «برزخ» چنان که در بخش گذشته یاد کردیم کاملاً یکسان و قابل تطبیق است .

۶- خوشی و رنج آخرت جسمانی نیست :

از سخنان ناصرخسرو درباره بهشت و دوزخ نتیجه می توان گرفت که خوشیهای بهشت یا رنج های دوزخ ، مادی نیست و به نفس آدمی می رسد نه به جسم او ؛ و چون «نفس» جوهری مجرد و غیر مادی است از هر گوشه ای

که به عقاید ناصرخسرو بنگریم ، باز عذاب یا لذتی که به نام دوزخ یا بهشت ، مورد بحث قرار می گیرد نمی تواند مادی باشد :

اگر بهشت و دوزخ را آنسان که ناصرخسرو می گوید بهتر تبیین کنیم و نادانی بیندازیم و یا به تعبیر دیگرش ، بهشت را پیوستن نفس ناطقه به نفس کلی ، و دوزخ را سرگردانی نفس آدمی پس از مرگ تن به شمار آوریم ، در حال این «نفس جزئی» انسان است که با پیوستن به نفس کلی یا خوشیهای جاودانی همنشین می شود و یا به سبب سرگردانی ، به رنج های بی پایان دوزخ دچار می گردد .

علاوه بر این ، ناصرخسرو بخش (= صف) هشتم کتاب خوان اخوان را به همین موضوع اختصاص داده است . و می گوید : کالبد آدمی در حقیقت خانه نفس است و اندامهای او لوازمی است که نفس به یاری آنها لذت ها و خورش های مادی را نخست پائمی کند و آن گاه به کار می برد و اگر این کار به وسیله اندامهای بیرونی ممکن نشود ، با جوارح درونی انجام می دهد و در پایان آنچه را که لطیف است برمی گیرد و آنچه را که شایسته او نیست بیرون می افکند . (۷۳) همین نقشی که جسم برای نفس برهنده دارد ، نشان دهنده این حقیقت است که «نفس» تا آن گاه در این خانه باقی خواهد ماند که به کمال خود نرسیده باشد و پس از آن ، مانند در این خانه برای او موجب ننگ خواهد بود زیرا نفس می داند که حرکت به سوی کمال و رسیدن به آن فقط در همین جهان مادی امکان دارد و چون مرگ جسم فرارسد ، کمال روح (= نفس) نیز متوقف می ماند چرا که در دنیای پس از مرگ هیچ گونه تغییر و دگرگونی وجود ندارد و همه چیز برای همه وقت یکسان باقی خواهد ماند . (۷۴) بنابراین ، نفس ، تا در خانه تن زندانی است آن را گواهی می شمارد تا به وسیله آن ، نعمت های عالم روحانی را از راه تحصیل دانش در همین جهان خاکی بدست آورد . ناصرخسرو برای این نظریه خویش دو دلیل آورده است :

نخست آن که می گوید به استناد آیه : «... دوزخیان آرزو می کنند که بدینا بازگردانده شویم تا کار و روشی جز آنچه انجام داده ایم در پیش گیریم» ، چنین استنباط می توان کرد که در جهان پس از مرگ ، راه کمال و جبران لغت ها بر نفس ها بسته است . (۷۵)

دوم آنکه معتقد است همان گونه که جسم کودک از جهت استواری و تکامل اعضاء در شکم مادر به کمال می رسد و اگر مثلاً کور به دنیا آید ، پیوسته کور خواهد ماند ، صورت نفسانی انسان نیز باید در کالبد خاکی آدمی قوام پذیرد و علاوه بر کمال خویش برسد که در این صورت بدبختی و نیکبختی افراد آدمی در همین دنیا تعیین خواهد شد . ناصرخسرو این سخن را در تأویل آیه گفتار پیامبر اسلام بیان کرده است : «نیکبخت کسی است که در شکم مادرش نیکبخت شود و بدبخت نیز آنست که در شکم مادرش بدبخت شود» ، که در این تأویل ، «مادر» را به معنای قالب خاکی آدمی در نظر گرفته است . (۷۶)

ناصرخسرو با گفتن این مقدمات ، نتیجه می گیرد که این دنیا برای نفس انسان به منزله شکم مادر است و جسم مادی بشر به منزله پوستی است که جنین را در بر می گیرد . همان گونه که پس از تولد نوزاد ، آن پوست را در زیر خاک پنهان می کنند و دیگر از آن نامی به میان نمی آورند ، پس از مرگ آدمی نیز کالبد او به دست خاک سپرده می شود زیرا که دیگر بدان نیازی نیست و این مساله در مورد پیامبران هم عیناً صادق می کند . بنابراین پس از مرگ ، فقط نفس باقی می ماند که آرامگاه اصلیش جهان مادی نیست و چون به مصداق آیه «خداوند بر بندگان ستمکار نیست» ، (۷۷) پروردگار به هیچ آفریده ای ستم روانی ندارد ، نفس را در جایی که سرزمین اصلی او نیست جاودانه زندانی نخواهد کرد . همین موضوع دلیل بر آنست که مرگ حق است و جاوید زیستن ، خود ، نوعی ستم بر «نفس» خواهد بود . (۷۸)

از این گذشته ، نفس انسان تا در جهان مادی است (همانند جنین در شکم مادر) برای احساس لذات جسمانی و کسب لذات معنوی ، نیاز به جسم دارد تا میانجی شود اما چون به کمال رسد ، دیگر نیازی به جسم

نخواهد داشت و در جهان اصلی خود خواهد توانست که بدون میانجی مادی لذتهای عقلی را درک کند ، درست مانند کسی که پس از فرا گرفتن دانش، دفتر و قلم را به دور می افکند و از راه تشکر خویش راه کمال را در آن علم می بیند - (۷۹)

در جایی دیگر ناصر خسرو ، معاد را موضوع بحث قرار داده و کوشیده است تا با دو دلیل فلسفی ، قضیه معاد روحانی را اثبات کند ، بدین منظور ابتدا موضوع آفرینش موجودات و بویژه آدمیان را از طریق نفس کلی - چنان که پیشتر بدان اشاره شد - مطرح ساخته و آن گاه برای آفرینش انسان مطابق قوانین منطقی ، چهار علت فلسفی بر شمرده است :

نخست : «علت هیولانی» که همان چهار طبع پذیرای صورت یعنی آب و باد و آتش و خاک است . دوم : «علت فاعله» که نفس کلی است و آثار خود را در جهان بصورت نفس های جزئی به وجود می آورد -

سوم : «علت آلی» (منسوب به آلت یعنی ابزار کار) که اسفلاک و ستارگانند چرا که به عقیده بسیاری از فیلسوفان ، ستارگان و آسمانها برای نفس کلی به منزله دست افزارهایی به شمار می روند .

چهارم : «علت غائی» آفرینش که از فهم انسانها دور است اما پس از آن که این علت پدید آید ، نفس آدمی - که نیروی ادراک انسان را در بردارد - بسوی مبدأ نخستین خود - که نفس کلی است - باز خواهد گشت . (۸۰)

دلیل دیگر به نظر ناصر خسرو آنست که حیوانات عموماً دارای دو نیروی شهوت و غضب هستند و آرزوهای هر دو نیرو از راه جسم بر آورده میشود چنان که حیوان ، گرسنه یا تشنه میشود ، یا به جنس مخالف تمایل پیدا می کند و در هر سه مورد با وسایل مادی به آرزوی خود می رسد و نیز هر گاه بر کسی خشم گیرد ، چون او را بزند یا بکشد ، آرام می شود . همین موازات دلیل آنست که بازگشت حیوان به جهان جسمانی است اما انسان علاوه بر این حواس ، دارای نیروی اندیشیدن نیز هست که برای ارضای آن به ماده نیازی ندارد و به همین جهت بازگشت او به عالم جسمانی نیست (۸۱) ؛ بلکه به نفس کلی باز می گردد که مبدأ نخستین اوست .

در نتیجه به عقیده ناصر خسرو ، هر گونه عذاب یا نعمتی بعد از مردن به نفس انسان خواهد رسید چرا که در نظری معاد به معنای بازگشت نفس ناقصه است به سرچشمه پیدایش خویش (=نفس کلی) و منظور از آن زنده شدن بدنهای مادی پس از مرگ نیست و چون پای جسم در میان نیست ، هر گونه خوشی یا رنجی جاودانه خواهد بود (۸۲) .

باز پسین گفتار :

در پایان سخن گاه آن است که بگوییم ناصر خسرو با همه بحث های تند فلسفی و دینی - که پیرامون بهشت و دوزخ مطرح کرده است - عقیده دارد : صلاح مردم جهان در آنست که امید به بهشت و ترس از دوزخ را از دست ندهند تا بدین وسیله اخلاق نیکورا در پیش گیرند و از بدیها دوری جویند (۸۳) . باید گفت : چنان که از محتوای دیوان ناصر خسرو بر می آید ، ظاهر آ خود او نیز به این سخن جامه عمل پوشانیده است ، گویی در ژرفای ضمیر او نیز امید به شراب و زبیر و بان بهشتی وجود داشته است اگر چه این گونه سخنان را به خیال خود بسا کوه اندیشان در میان نهاده باشد :

ارجو (= امیدوارم) که باز بنده شود پیشم آن بی وفا زمانه پیشینم
مجلس به فر دولت او فردا جز در کنار خورا نگزینم
خورشید پیشکار و قمر ساقی لاله سماک و نرگس پروینم (۸۴)

حواشی :

(۴۵) جامع الحکمتین تصحیح هائری کربن و دکتر معین ص ۱۴۶ -
۱۴۹ - خوان اخوان ص ۱۹۰ - روشیایی نامه ضمیمه دیوان ناصر خسرو
ص ۵۱۸ - ۵۱۹ .

(۴۶) وجه دین ص ۳۸ - خوان اخوان ص ۲۳۱ - ۲۳۰ .
(۴۷) وجه دین ص ۳۹ .
(۴۸) سوره ۴۷ محمد آیه ۷ .
(۴۹) قسمت اول این قسمت در ص ۳۹ وجه دین و قسمت دوم در ص ۳۴ همان کتاب است .

(۵۰) وجه دین ص ۳۳ .
(۵۱) زاد المسافرین ص ۴۸۵ .
(۵۲) روشیایی نامه ضمیمه دیوان ص ۵۲۴ .
(۵۳) پانزده قصیده ناصر خسرو تصحیح آقای دکتر محقق ص ۳۷ .
(۵۴) ایضا ص ۳۵ - ۳۶ .
(۵۵) گلستان سعدی تصحیح و شرح آقای دکتر خطیب رهبر

ص ۱۹۶ - ۱۹۷ .
(۵۶) کلیات سعدی افست از روی نسخه مصحح فروغی از انتشارات جاویدان ص ۳۴۷ .

(۵۷) مثنوی معنوی تصحیح نیکلسن ص ۳ .
(۵۸) دیوان حافظ مصحح آقایان دکتر جلالی نائینی و دکتر

نذیر احمد ص ۱ .
(۵۹) بستان العارفین تصحیح آقای دکتر احمد علی رجایی چاپ

دانشگاه ص ۱۲۵ .
(۶۰) خوان اخوان ص ۱۳۲ و ۱۳۶ .
(۶۱) خوان اخوان ص ۱۳۱ - ۱۳۰ .
(۶۲) خوان اخوان ص ۱۳۱ .
(۶۳) ایضا ص ۱۳۱ .
(۶۴) خوان اخوان ص ۱۳۳ .
(۶۵) خوان اخوان ص ۱۳۴ .
(۶۶) و (۶۷) و (۶۸) خوان اخوان ص ۱۳۵ .

(۶۹) خوان اخوان ص ۱۳۵ .
(۷۰) رجوع کنید به پاورقی شماره ۶۰ .
(۷۱) گشایش و رهایش تصحیح سعید نفیسی ص ۸۹ .
(۷۲) گشایش و رهایش ص ۹۰ .
(۷۳) خوان اخوان ص ۲۲ و ۲۲ .
(۷۴) خوان اخوان ص ۲۲ .

(۷۵) سوره ۱۷ اعراف آیه ۵۳ - مضمون آیه ۲۷ سوره ۶ انعام نیز چنین است اما ناصر خسرو اشاره ای بدان نکرده است . خوان اخوان ص ۲۲ .
(۷۶) خوان اخوان ص ۲۲ - ۲۳ .

(۷۷) سوره ۴۱ فصلت آیه ۴۶ - ضمناً مضمون ۴ آیه دیگر هم که ناصر خسرو اشاره ای نکرده با این مطلب مشابه است : سوره ۵۳ آل عمران آیه ۱۸۲ - سوره ۸ انفال آیه ۵۱ - سوره ۲۲ حج آیه ۱۰ - سوره ۵۰ ق آیه ۲۹ .
(۷۸) و (۷۹) خوان اخوان ص ۲۵ - ۲۴ .

(۸۰) خوان اخوان ص ۱۵ - ۱۶ .
(۸۱) خوان اخوان ص ۱۶ .
(۸۲) رجوع کنید به پاورقی شماره ۷۴ .
(۸۳) زاد المسافرین ص ۲۳۰

(۸۴) پانزده قصیده تصحیح آقای دکتر مهدی محقق ص ۳۷ .